

؟ مرخست در بر سران نهاد
 شب تیره بر در رخشان نهاد
 فرو بسته چشم آن تن جو آبناک
 بدو گفت بر خیز ازین خون خاک
 رها کن که در من بر مانی مانده
 چراغ مرار و شنائی مانده
 سر سرور از بارها کن درست
 تو شکن که مارا جهان در شکست
 چه دستی که با ما درازی کنی
 بتاج کیان دستبازی کنی
 کندار دست که دارستی
 نه پنهان چه زور کارستی
 چو گشت آفتاب مراروی زرد
 نقابی من درکش از لاجورد
 زمین را منم تاج تارک نشین
 طرزان مرا تا طرزد زمین
 رها کن که خواب خوشم برسد
 زمین آب و سرخ چشم برسد
 اگر تاج خوابی ز بودارم
 کجی سخته کعبه ارتا بگذرم

چو منین ولایت کشانم
 تو خواهی شد از من تیان خرم
 سکنه دنیا لیدگای تاج
 سکنه رنم چاکر شیدا
 نخواهم که برخاک نیم
 نه آلوده خون پری پیکر
 و لیکن چه بود است کاین کار
 آفت ارد در این کار بود
 تدارایی گیتی بدانای راز
 که دارم به بود دارانیا
 چه بودی که مرگ اشکاشی
 سکنه رنم آغوش داراشی
 مباد آن کجستان که سالار
 بدین خستگی باشد از خار
 نصیر از جهانی که دارا کس است
 بنان پرور و آشکارا کس است
 چه بدبیرداری مراد پویست
 امید از که داری و دادتینه
 بگوهر چه خواهی که هنر کنم
 بچاره گری با تو پیمان کنم

چو در شیشه نغون و نواز
 بخوابش گری دیده اگر دانا
 بد گفت ای بهترین بخت من
 سزاوار هر آینه تخت من
 چه پرسی ز جانی بجان آمد
 کلهی در رسوم خزان آمد
 بین دوزمن راستی پیش کن
 تو هم از چنین روز اندیشه کن
 چو در خواستی کار زوی پوخت
 بروی که بر من بیاید گریخت
 سه خیر از روزگارم اندر زبانه
 بر آید با قبال شاه جهان
 گلی اندر بر کشتن بی گناه
 تو باشی درین دوزخی و حوا
 دویم اندر تاج و تخت کین
 چو حاکم تو باشی بیاری پان
 دل خود سپردازی از غم کن
 نپردازی از غم ناز من
 سیم اندر زیر دستمان من
 حرم نشکنی در شستان من

همان دشتک را که دخت بدین نازکی دست چخت
 بهم خوابی خود کنی سس بلند که جان کرد از جان پاک محمد
 دل روشن از دشتک برتا که باروشنی به بود آفتاب

سکندر پذیرفت از هر چه گفت
 پذیرنده برخواست کوینده

این بود عقیده یحیی بن ابراهیم در باب قائلین در ارواسامی آنها
 اما نویسندگان فرنگ گویند یونس و الی باخر که شاهرا
 کیانی و پسر عثم را بود چون است کار در گذشته و
 اسکندر بر او غالب خواهد بود طبع تقرب برگاه جهانگیر تعقد
 و دریافت سلطنت ایران از آن پادشاه دارا که رفته بزرگ

بگت با عراده و راس بر در آنوقت که موکب اسکندر بگردد
 بسوس میرسید آن شاهزاده بدو ملازم خاص خود که ساتی باز
 و بارزانت نام داشتند و با خبری بود حکم کرد پسر عم
 دارا که باز آکشتند و وقتی اسکندر بر سر دارا و عراده او رسید
 هنوز خون از عروق او حین داشت بدنش گرم بود
 چون در گذشت اسکندر حیدر را با عرازی شایان ^{صطخر}
 فرستاد که در دخمه پدرش که نون

شود

خامشبر

چون در این سال ذکرى از عجایب جنفگان نمودیم از یاد بصره
و کلیل مرآه مختصر شرح آن پرداخته گوئیم قدما را نسبت بنا بود
که از حیثیت معنای و تجاری آنها را شاهکارهای دنیا
و عجایب خوانده و ترقیب ذیل شماره نموده اند

اول حدائق معتقده دیوارهای بابل دویم اهرام مصر سیم بیکل و
چهارم مرقده سلویم پنجم فانوس محرابی اسکندریه ششم
زینس هفتم معبد اسکندریان

بعضی از این معنیهای حدائق معتقده دیوارهای بابل بصره و زینس
کورس اگر خسرو شاه بد با نوشته اند و این شاه از طین

عجم بوده و نیز عبارت از خیال است که عراقی عجم و آذربایجان باشد
 عجایب فریوره که در عهد قیوم او ان جل و خلعت بهمت صاحب صنعا
 از زمان صورت وجود یا هر یک یکی دیگر زنده از برج ایل شایسته
 باشد که در چهل از اراج طریق سید دانش و یکمیل اصول هند
 و قواعد عتیقه معماری ساخته و خسته شده شرح آن از نظر اراست

حدائق معتلّه دیوارهای بابل

حدائق معتلّه دیوارهای بابل که جماعتی از اول بنای عجیب و آ
 و قومی از اسیح شمار یاور و داند بقصد معتقدین اند از اسیح
 بابل بوده و هر یک از بنیادین سیر و اول که بوس نام آستیم
 گویند سوسر خود را بنجد عهد سلطنت خلع کرد و خود با سلسله

پرسش فی نیاسن تاریخ دو هزار و نهصد و شصت و هشتاد و هشت سال بعد
 بمطابق اول جمادی الثانی سنه ۱۲۸۰ قمری در وقت غروب در وقتی نیاسن پسر فرزند خود
 دویم است خود عمرو و دویم او است که حضرت خلیل الرحمن ابراهیم
 علیه السلام در آنس انداخت و آنس آنحضرت کلماتش و این طبقه
 از سلاطین نامارده و ملوک کلدانی گفته اند بر فرض صحت سیرا
 در او ان پادشاهی خود شهر بابل از بزرگ و مزین بود و قطعه بود
 با بروج و بار و برای آن شهر ساخت قطره دیوار قطعه پنجاه قدم ارتفاع
 آن دوست و پنجاه قدم و هر سه قدم معادل چهارده گریه
 ایستاد پس از بنای دیوار شهر سیرا در شهر طاقهای متعدد
 بودی هم ساخت با ارتفاع آنها با ارتفاع دیوار قطعه مساوی شد

بدر روی گویا قطار منقطع کرده خاک ریخته بزمین شمار بارور و درختها
 بسیار تمام از گل و غیره را روی باغهای غرور کاشت آن چند
 با صفا شد که در خوبی نظیرنداشت چون آنها را از بالای طینه می شنود
 حد این معتقد نمایند و حسرت لامل در حد و عجایب نه عالم شمارا
 اما چون محققین از ارباب سیر و اصحاب خبر این طبعه سلاطین بکند منبر
 افسانه یا مخلوط با فسانه پیدا در شنیدن عجایب نه اسی از حد
 مسئله بیشتر و بجای آن قصه سیر دس را می نویسند

اهرام مصر

اهرام مصر چنانچه می خواند علی با عظمت است و عظم آنها و بنا است
 معروف به بزمان و اهرام که از عجایب نه میباشند و آن در مصر است

باسم پادشاه برآم چو پست برآم کفین برآم چو کپوس
 بزرگترین این اهرام که شکل مربع دارد بر طرف قاعده آن
 پنجاه قدم است و ارتفاع آن پانصد قدم با سنگهای سخت صلب که
 طول آنها از ده ذراع تا بیست ذراع است و عرض از دو ذراع تا
 ذراع ساخته شده طوری محکم و متین که فی الحقیقه در درزهای
 بنا زده موی فرجه دیده نشود گویند در اسرائیل با هزار پانصد سال
 قبل از میلاد مسیح این اهرام را بنا کرده اند و شک نیست که برای
 مقبره ساخته یعنی تابوت سلطین را که موسی برای قبیله بنی اسرائیل
 بنا کرد در آنجا گذاشته بقولی قبر هرمن که حضرت ادریس باشد می
 اهرام است و قبرش را در آن حضرت است غایمون برآم دیگر

تا جیوه که ابرام شسته آن است ناحیه ولایتی است که در
 اواسط قریه تبسم موسوم بعین اسم دارد در طرف غربی بل و مسافت
 آن تا هره چندیل است و بعضی جزیره اغیزه گویند و هم ضبط کرده
 جزیره در جای شهر قدیم مفسس باشد که در این مفسس هم میگویند

باید دانست که هم در آنکه فخره در سایر ممالک ابرام خود
 و ابرام طریقت نیکی دنیا را مخصوصا با ابرام مصر کمال شباهت است

میکل روپت

مقصود از میکل روپت و پتر مجسمه بی است که حجار قدیم یونان یا
 از سایر حجاران آن عهد و زمان ساخته چون این مجسمه در شهر
 از بلاد یونان نصب بر پا کرده بودند و پتر این میکله یعنی

بیشتر میسوزد و اندوخته چتر در اصل اسم مشتری است از سیاره
 و یونانیان که از باب انواع را میپرستیدند و چتر را یکی از زینت
 الهه های بزرگ دیدند و میگویند او پسر تو زین است که زحل باشد

مرثه یونان

پوشید نباشد که کاری از ولایات قدیمه ایسی صغیر واقع در سواحل
 ارسیل که حالا از آنجا میگویند پادشاهی داشته بود نوم بر
 یانوسوس و او در قرن چهارم قبل از میلاد مسیح زندگانی میکرد که
 و بتولی و غنا مشهور بوده حسن جمالی داشته خواهر بزرگتر
 با آنرا آرتی می شیه شیغه حسن بود خودش بعد و در مدینه
 بی او آرام داشت چیزی گذشت که فرزند در گذشت و جسد

بر حسب عادت سوزاندند از تنزاشت عشقی که به برادر و شوهر
 جوان داشت جانش را در حشمت گریه کرده در شراب میرغبت و
 و بگریست و آخر الامر در سال سیصد و پنجاه و سه قبل از میلاد متغیر
 در مالیکه ناس از بلاد ولایت کاری با دو کار منزل بنا کرد که از
 عظمت و خوبی از عجایب عالم شمرده شد و بعد از آن هر

عالی رآبان اسم فرزانه یا ما سولیم گفتند

فانوس بحری اسکندریه

فانوس بحری اسکندریه معروف بنامه فردوس بوده و فردوس

جزیره بسیار کوچکی است در مقابل اسکندریه بطریق فنادوس

پادشاه مصر تقریباً در دو سده پیش از سال قبل از میلاد مسیح بر آن

اینکه کمران در یازدهم سنجانی کرده باشد بر جی از مر در حسیب
 فردوس سبافت که یکصد بیت ذریع از فصیح داشت شهاب
 بر جی آتش ساز فرخستند و طاهان و شنائی آتش بطرف با
 رساند این برج سبافت صدیل در دریا دیده شد بطلیوس فلان
 چون دهنه کالی بود در حسیب جی و بنای برج مراقبت کالی
 عمل آورد آن سوس طرس سعا که بنائی شماره بیست او مود
 بود خدعه کرده ام خود را در حسیب فرستد نمود و روی آنرا با
 انباشت اسم بطلیوس بر صفت کچ نوشت باین عبار
 (پاوه سلنه بطلیوس فلان و نفوس ای کمران دریا این شماره
 بنا کرده از خدایان خود ثواب آنرا میخواهد) بعد از خدی کجا

و نام بطریق سوس محمود سیم شمار که روی چهار بود نمودار شد این عبارت
 در سوس طرس سیم شمار سپرد کسی نفس که از آن از سنی است این
 شماره در بار خانی ایان برای نفس تلاحان بایم رسانید (این عبارت
 که اسم بطریق سوس فیلاد و فوس در میان رفت شماره نام سوس طرس
 صرف است امروز در کتاب سیم فانس بحری ایسکت در تیره مذکور شد

بسیکل رُدس

رُدس از جزایر شیلی است در نزدیکی کناره طرف جنوب غربی
 اناطولی گویند رُدس یا رُدزبان یونانی معنی پشت است چنان است
 جزیره پستان نیکو از کجاست اردین اسم تو سوم شده و جزیره
 که آنهم رُدس نامیده شود در ساحل شمال شرقی جزیره و آن یکی

که از انگشتان انگشتان ز دست می‌گیرید در خبریه ز دست در بند
 بوده شرح آن را نیز از این کتاب همین فصل در پیشتر که از باب
 بسیار معتبر و نایب آمده شد مجتهدان کما ریس نام حکیم شاکر دینی
 از سن دشت و از ده سال خست در سنه دویست و نود قبل از
 مسیح تمام کرده در بالای حنبل بر رد من نسبت به ارفاع این
 بقصد پنج قدم و سخن بزرگ از میان دو پای مجتهدان است از
 پای کله مجتهد محجوب بوده چنانکه بالای آن باسانی می‌رفتند و
 پای آن از کلفی در نعل جانید هر که در بالای آن می‌رفت نام سوال
 در شام باشد و در بین می‌دهد کشتیهای را که در سوال مبر حرکت
 شاهه سیموده دو قطعه از این مجتهد در سال دویست و هجده

قبل از میلاد زلزله غراب کرد باقی ششصد و دو چاه رسا

چال خود باقی بود در ششصد و دو چاه مسیحی معاینه چاه بود

بحری که مسلمان سیر کرده رسا فتح کرده بقیه راجه بحری بود

فروختند یهودی آنرا در هم شکنند بر نصد شتر بار کرد و بردن بود

شرح بسکک روس

اما پسین که گفتند آنها اورا لرب می نویسند زکر و محتمه سانه

معروف می سیون از بلاد قدیمه یونان بوده اسکندر کبیر بود ^{نظر}

از بکاران او استیاز و حازه انحصاری داده که محتمه اورا با ^{منته}

باز بخران سه نفر آمدی اذن نکاز داشت سانه فاکلی

از آیه بر دو پس برای خطشان خرج و بعد از اسکندر ^{میکشاید}

معبد یا کعبه دین

دین را بر اساس طایفه و نژاد و زبان و بیابان و کوه و دریا و جنگل
 و دشت و شهر و روستا و در این دنیا از یونانی از ولایات استبا صغیر که از
 فلسطین هم تلفظ نموده اند معبدی با رزبه مذکور قدما ساختند که
 بنای آن بیست و نیت سال رسید و کعبه بیت و هفت پادشاه
 در مدت نوبت بنای این معبد و نیت نموده کعبه بی عالی داشته
 که فضای آن بطول چهار صد و نیت پنج قدم و عرض آن دو صد و
 پنج قدم بوده بر روی کعبه بیت و هفت نیت ممر که هر یک از
 آن کعبه نباشد و در این تکبده بیت از نظر راحت می
 در شب ولادت اسکندر کبیر شخصی از نترات نام دارد اسرار طوس نام

آن بنا بر آموزانید جمعیر استیجت اینکار کرده عذاب میکردند از جمله بزرگواران
دی و سیرار بکار خود نمود گفتند چرا کردی گفت خواستم اسمی دیگر برای
خود گذارم که حسین بنای عظیمی را در کتب نام بود نمودم سوزان
معبودیان از سوانح شمسید پنجاه و شش قبل از میلاد در ثانی این
تبلده را اما از سلک اول باز در سال دویست و پنجاه و شش میلادی
طایفه کاش از سوزانند و دیگر کسی بجا رت آن نپرداخت حاصله
تا از سر تخمیناسی هفت میل است تقریباً در جانب جنوب از سر و

و امروز از آن باز لولک میکنند.

ختم پنجم کتبی علی بعد از آن اقل بنا علماء این سستی خان

مرتضی الحشم ابدی حضرت زین العابدین